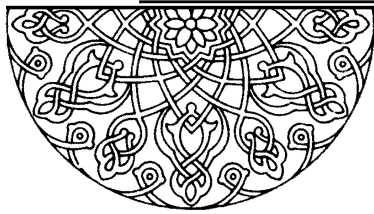


سورة الرحمن



دایره‌ی هستی



استاد فرزانه حضرت آیت الله نگو نام

عنوان	فهرست مطالب	صفحه
مقدمه		۷
تفاهم موعود		
تفاهم موعود		۱۱
ساحل نجات		
نایسامانی‌های ذهنی		۲۲
گوشه و کنار جهان		۲۳
زبان محرومان		۲۴
نام‌آوران چکمه و شمشیر		۲۵
چماق‌داران هزار چهره		۲۶
اساس سوم و بی‌اساسی ذهن بشری		۲۸
خطابی خوش و دردناک		۳۰
آینده‌ی بشر		۳۱

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
 عنوان و پدیدآور: دایره‌ی هستی / محمدرضا نکونام.
 مشخصات نشر: قم: ظهور شفق، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری: ۷۲ ص.
 شابک: ۸ - ۶۲ - ۲۸۰۷ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا.
 موضوع: اسلام -- مسائل متفرقه.
 رده بندی کنگره: ۲ د ۸ م / BP۱۱
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۲
 شماره کتابخانه ملی: ۱۰۲۹۶۱۷



دایره‌ی هستی

تألیف: حضرت آیت الله العظمی محمدرضا نکونام

ناشر: ظهور شفق

محل چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۷۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه‌ی ۲۴، فرعی اول سمت چپ، شماره‌ی ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۲۹۳۴۳۱۶ - ۰۲۵۱ تلفکس: ۲۹۲۷۹۰۲ - ۰۲۵۱

www.Nekounam.ir www.Nekoonam.ir

ISBN: 978-964-2807-62-8

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

دنیا و آخرت

دنيا ۳۳
 آخرت ۳۶

انسان‌های متفاوت

انسان‌های متفاوت ۳۹

دو حقیقت جاودان

ظهور و وصول ۵۳
 وجود و وصول ۵۵
 تقد دل ۵۵
 مجهول مطلق و معلوم مطلق ۵۶
 ظهور و ابراز ۵۶
 ندای ملکوت ۵۷

دوران تکامل بشری

دوران تکامل بشری ۵۹

روان‌کاوی کلی

تربیت کودک و وظیفه‌ی مادری ۶۶
 نقش ایمان مادر و مربی ۶۷
 صفات لازم برای تربیت ۶۸
 تشکیل خانواده ۷۰

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين، واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين.
 کوتاه فکری و ساده‌اندیشی بشر در طول تاریخ برای وی آسیب‌های بسیاری را پدید آورده است.
 راستی، رفع خوش‌باوری و تک‌روی و بالا بردن حس تحمل‌پذیری آدمی چگونه ممکن است؟ وی چگونه به تفاهم موعود می‌رسد؛ روزی که جنگ‌ها و نزاع‌ها پایان می‌پذیرد و مجهولات بسیار ذهن بشر به معلومات تحویل می‌رود و تفکر و اندیشه و فرهنگ‌های بشری نظام علمی خود را می‌یابد.
 مقاله‌ی نخست کتاب حاضر به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.
 مقاله‌ی دوم پرسش‌های مقاله‌ی نخست را به گونه‌ای تحلیلی پاسخ می‌دهد و سادگی و ساده

انگاری، فرهنگ‌های سنتی و علم و دین بشری را عامل نابسامانی‌های آدمی می‌داند، اموری که از گاو و فرعون خداوندگاری می‌سازد و انسان را از خدای موسی روی‌گردان می‌نماید.

دنیا و آخرت چیست؟ رابطه‌ی دنیا با آخرت چگونه است؟ چطور می‌توان به آخرت علم یافت؟ سؤال‌های یادشده از جمله پرسش‌هایی است که مقاله‌ی سوم عهده‌دار پاسخ به آن است.

مقاله‌ی «انسان‌های متفاوت» با طرح چگونگی پیدایش فلسفه‌ها و مکتب‌های گوناگون، حقیقت کمال آدمی را بر می‌رسد. از چیستی کمال می‌گوید و شیوه‌ی یافتن آن را آموزش می‌دهد و مراتب کمال را می‌کاود و برخی از ویژگی‌های اولیای خدا را بیان می‌دارد.

مقاله‌ی عارفانه‌ی «دو حقیقت جاودان» از ظهور و وصول پدیده‌ها و شیوه‌ی وصول آنان به حضرت حق سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که سالک واصل کسی است که حقیقت را به حق در می‌یابد و به غیریت می‌رسد و انسانیت را می‌چشد و از نزول و صعود خویش بار می‌گیرد و با رجعت دل نخاع هستی را قطع می‌کند و از هستی می‌افتد و اهل دل و صاحب سر می‌گردد.

دو نوشتار آخر به مباحث روان‌شناسی تربیت کودک و ویژگی دارد و رهنمودهای لازم در این زمینه را به مادران و مربیان کودک ارایه می‌دهد و در واقع وجه مشترک همه‌ی این دست‌نوشته‌ها که در این مجموعه گرد آمده این است که سیر گردش نزولی و صعودی آدمی را در دایره‌ی هستی بیان می‌دارد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

۱ تقاسم موعود

موضوعی که جهان را از ابتدا به خرابی کشیده و انسان را به بطالت کشانیده، کوتاه فکری و ساده اندیشی بشر است. خوش باوری و زودپذیری حرف‌ها و گفته‌ها، تنها عامل شکست بشر در طول تاریخ حیات اوست. اگر بعد از قرن‌ها آدمی نتوانسته است سرنوشت خود را مشخص کند تا همگی به دنبال راه صلاح روند، تنها همین عامل سد راه او بوده است. هر روز انسان‌ها به چندین بخش تقسیم گشته و هر دسته‌ای از آن‌ها نصیب تحولی گشته‌اند؛ کم یا زیاد، خوب یا بد، کوتاه یا دراز مدّت. هر روزه بشر در مسیر طوفان، گردباد و سیل بوده است.

این موضوع از غوامض نظری و عملی راه انسان است و باید بسیار مورد توجه اندیشمندان قرار گیرد و تأمل و دقت در آن سزوار هر جوینده‌ای است؛ زیرا این دسته و گروه خود راه همگان را رفته و از سادگی، نام دانشمند و متفکر به روی خود گذارده یا این که همان دزدان طریق، این عیدی را به این دسته و گروه بخشیده‌اند؛ چون تمامی آنان به هر نام و نشانی در هر محیط و زمانی در فضایی قرار گرفته و شعاری را دنبال کرده و سرسپرده‌ی خطی بوده‌اند، بی آن که به این فکر افتند که شاید اشتباه می‌کنم و گمراه می‌باشم، نکند راه دیگری صحیح باشد، نکند دیگران صحیح بگویند و یا شاید خیلی‌ها درست می‌گویند و احتمالات دیگر. اگرچه به صورت قهری بسیاری اشتباه می‌کنند، تعدادی بدون این افکار هشدار دهنده که لازم هر تفکر است، حربه‌ی خود را تیز کرده و به جنگ دیگران رفته، چه بسا در این راه خون خود را با خون دیگران آمیخته و بی محابا آن را بر زمین ریخته و موقعیت بشری را متزلزل ساخته‌اند؛ بی آن که چیزی از هم بدانند.

پس آدمی در میان این خوش باوری‌ها،

سادگی‌ها و تک‌روی‌ها غرق است و هر روز هم غرق تر می‌شود. چه خوب است همگان چنین خودبینی‌هایی را رها کنند و به دور ریزند و جز خود را مشاهده نمایند؛ هرچه می‌گویند و هرچه می‌کنند وحی منزل ندانند و احتمال خطا را در خود روا بدانند و این احتمال را از مرز گفتار بگذرانند و در جان معتقد به آن شوند و دنیا را محکمه‌ی تبرئه‌ی خود قرار ندهند و همگان را قاضی اثبات حق خود نخوانند. از خوش‌گویی و خوش‌رقصی صرف نظر کنند و شیرین‌زبانی را به دور اندازند و تحمل درک کجی‌های خود را داشته باشند و نسبت به خوبی‌های دیگران بی تفاوت نباشند و برای رهایی از این مشکلات، اندک اندک بکوشند تا انصاف را در خود زنده سازند.

راستی، اگر چنین شود، چه می‌شود و اگر آدمی چنین کند، چه خواهد شد! وی دیگر قربانی جهالت‌ها نخواهد شد و آدمی از دام آدم رها خواهد شد، خونس مباح نمی‌گردد و جانس هدر نخواهد رفت؛ دنیا قتلگاه خوبان نمی‌شود و بدان بر سر قبر خوبان به رقص و پای‌کوبی مشغول نخواهند شد،

انسان آزاد می‌شود، آدم آدم می‌گردد، دنیا دنیا می‌شود و با جنگل تفاوت پیدا می‌کند، جنگ پایان می‌پذیرد و هرگز هر روزه خون چون سیل در جای جای جهان جاری نمی‌شود، فقر و فلاکت ریشه‌کن خواهد شد و دوران جهل پایان می‌یابد. آدم‌ها، بشر و انسان‌ها و خلاصه هر اسمی و عنوانی، گویی دیگر می‌توانند کنار هم بنشینند و از گذشته‌ی تاریک یاد کنند و آه سردی برای تمامی آن بکشند و یک‌دیگر را در آغوش گیرند و با هم بگویند: ای وای! ما آدمیم یا نه، آدم بوده‌ایم یا آدم خواهیم شد؟

من نمی‌دانم آدمی‌ام یا آدم بوده‌ایم و یا آدم خواهیم شد. چیزی که می‌دانم این است که بشر برای رهایی از این گودال جهالت و گذر از این وادی قتل و غارت، چاره‌ای جز آدم شدن ندارد. باید امروز آدم شود نه فردا و نه هر وقت دیگر. باید آدم شود؛ زیرا آدم خلق شده و خداوند او را آدم آفریده است و آدم می‌خواهد. تا بشر آدم نشود، روی خوش به خود نخواهد دید. تا انسان آدم نشود، این چنین خواهد بود. بکش، می‌کشد، می‌کشیم. بزن، می‌زند، می‌زنیم و در این مسیر چیزی جز «دین» دست ما را

نمی‌گیرد. حال اول تو یا من، امروز تو یا من، فردا باز چنین خواهد شد، مگر آن که انسان آدم شود و از آتش‌افروزی دست بردارد و بیدار شود و عقلش را بیابد تا خود را نیز بیابد و از این گرداب بلا رهایی یابد.

آن زمان و این‌گونه و با این شرط است که می‌توان گفت: این روز، روز صلاح آدمی است و زندگی در دنیای آدمی میسر خواهد شد. این روز است که بشر خود را می‌یابد و استعداد درک حقایق برای وی ممکن خواهد شد و در هر قدم از کارش، امیدی زنده خواهد گشت. این روز، روز است و در واقع همیشه روز خواهد بود و آن‌گاه انسان خواهد دید که عجب! هر آن‌چه بر سرش گذشته، شب بوده است و به دروغ روز را به او تلقین کرده‌اند.

در آن روز، هر کس به فکر فرو می‌رود، ولی نه برای تیرئهی خود و یا دزدی از دیگران، بلکه برای بازگشایی پیش روی خود و دیگران. در هر راهی با دیگران گام می‌زند و در هر فنی با دیگران می‌اندیشد. اطراف هر امری را بررسی می‌کند و از تک‌گرایی و تک‌روی دوری می‌گزیند و تمامی

شؤون یک امر را در نظر دارد و در کار خود با دیگران و برای دیگران کوشا می‌شود و هرگز به فکر یگانه‌تازی نخواهد افتاد و دنیا را معرکه‌ی جدال نمی‌داند و خود را یگانه‌تاز آن نمی‌شناسد.

اگر چنین کند و در هر موضوع، جوانب امر را در نظر گیرد، اطراف مسأله را از نظر همه بگذراند و موارد نفی و اثبات هر کار و امری را تصور کند، می‌تواند با نیروی عقل خود و دیگران حقایق مجهول عالم را باز شناسد و پی به عظمت خود برد، در غیر این صورت، در هر امری که وارد شود و هر مجهولی را که دنبال کند یا آن را باز نمی‌شناسد و یا اگر هم شناسایی کند، چهره‌ای از آن را خواهد شناخت و از دیگر جهات آن غافل خواهد بود؛ همان‌طور که غافل بوده است و بهترین شاهد این امر را باید جنگ هفتاد و دو ملت دانست.

تفاوتی ندارد موضوع آن دینی باشد یا علمی، سیاسی باشد یا اجتماعی، زمینی باشد و یا آسمانی، می‌توان با یک نظر در سطح موضوعات مختلف جهان تا به امروز، تمامی آن را مشاهده کرد و دید که به تمامی این مورد و صدها مورد دیگر چنین نزاع‌ها

و جنگ‌ها به کزات و مزات اتفاق افتاده است.

هر کس بنا به ذوق خود، راهی گزیده و در آن راه هم راهی دیگر را و از دیگر راه‌ها غافل بوده و دیگری هم چنین کرده تا این که یک‌دیگر را در خطر سقوط دیده و چه بسیار با هم به دیدار قیامت رفته‌اند و چه رنج‌ها و رنگ‌ها که در این امر برای بشر در طول تاریخ تاریک وی پیش نیامده است. هر کس خود را ملاک تمامی کارها دانسته و اندیشه‌ای را دنبال کرده و سراسیمه خود را به خانه‌ی قطع و یقین رسانیده و دیگران را در آن ندیده و با گام‌های کوچک خود تمامی عالم را لگدکوب نموده است تا دیگر زنده‌ای را مخالف قطع و اعتقاد خود نشناسد.

این قطع، علم و دانش و به اصطلاح همه‌ی «فرهنگ»ها علت چنین روز سیاهی برای بشر گردیده است. اگر این‌ها نبود، هرگز چنین تاریکی نصیب بشر نمی‌شد و اگر تفاهم را ملاک کار قرار می‌داد، می‌دید که امروز چه روزی برای بشر بود و می‌فهمید که بسیاری از آن چه امروز یافته، حیوانی است. جای آن دارد که با خود بگویید: عجب!

می‌گفتند: آدمی دانا و دزاک و دارای شعور مرموز است و غافل بودند که این داستان‌ها در روز تفاهم، خود را نشان خواهد داد نه امروز که تاریکی همه‌ی اندیشه‌های بشری را فرا گرفته است.

اگر روزی رسد - که می‌رسد - و آدمی خود را در دنیای تفاهم بیابد - که می‌باید - آن روز سزاوار است آدمی را ستایش کنند؛ چرا که خدایش را پرستش می‌نماید و خواهد دید که آدم یعنی چه و توان آدمی تا چه مقدار می‌باشد.

باید روشن باشد که دنیای تفاهم مطلق نیست و نباید در آرزوی آن خوابید، بلکه باید آن را در فراروی خود دید و به طور نسبی آن را دنبال نمود. هر کس اگر اندکی خود را ببیند و به فکر دنیای آدمی و خود باشد، باید در تحقق آن تلاش کند تا خود را اندک اندک از گرداب جهالت دور سازد و به فکر تفاهم واقعی افتد و آرزوی هرچه بیش‌تر شدن آن را نماید و جانب‌نگر شود، اطراف بین‌گردد، تصور هر امر را مقدم بر تصدیق آن بداند و با بازسازی چهره‌ی حقیقت، دیگر پل‌های واقعیت را در اطراف خود خراب نسازد.

بشر چاره‌ای ندارد جز این که خود را برای چنین روزی آماده کند و تصمیم خود را بر آن محکم سازد و طی طریق نماید تا هرچه زودتر و بیش‌تر این راه را دنبال نماید که جز این راه، راهی برای نجات بشر نمی‌باشد و تنها راه نجات همین است و همین است روز موعود؛ روزی که آدمی در دامان عصمت قرار می‌گیرد و خود را شایسته‌ی آن جامعه خواهد دید. خوشا به حال مؤمنان باسعادت‌ی که چنین روزی را می‌یابند و توفیق حضورش را می‌یابند!.

سائل نجات

حیات آدمی و زایش بشری برای رستگاری و سعادت و امید و درستی است. آدمی در نهادهای غایی و غایتی عمیق و عمقی گوارا قرار داده شده است که رستگاری و سلامت و سعادت وی، موجب سلامت جهان و تمام موجودات آن می‌باشد.

انسان اگرچه در طول تاریخ حیات خود چنین موقعیتی را نیافته و با تمامی زحمات و تلاشی که انبیای بزرگوار و اولیای الهی علیهم‌السلام و مردان وارسته و اندیش‌مندان صدیق و سلیم داشته‌اند، نتوانسته است نقش درست خود را دریابد.

سه عامل اساسی موجب چنین وضعیت ناگواری گردیده است:

نخست - سادگی و ساده‌انگاری و جهل و نادانی
توده‌های بشری؛

دوم - اندیشه‌های بی اساس و نشخوارهای به
اصطلاح سنتی - فرهنگی که از طریق اندیشوران
ناموزون به نام علم و دین و مسلک و مذهب بر
حیات و تاریخ بشر جاری شده است.

سوم - چپاول‌گران و زورمداران چکمه‌دار و
شمشیر به دست که ولایت خود را از طریق زور و
اقتدار و با استفاده از کشتار و ستم‌گری استوار
می‌ساخته‌اند.

هر یک از سه عامل یاد شده در نابسامانی‌های
بشری نقش عمده دارد که به هر یک از آن اشاره‌ای
کوتاه خواهیم داشت و سپس موقعیت اصلی انسان
را در دنیای کنونی مطرح خواهیم نمود.

نابسامانی‌های ذهنی

بسیاری از تخیلات مردمان دیروز و امروز که در
جهان آدمی نقشی بسته، جز اندیشه‌های ساده و
تپش‌های مضطرب و ناآرامی‌های ذهنی نبوده که
آدمی از سر سادگی، تمامی آن را علم و دانش و یا
سنت و فرهنگ و یا واژه‌های زیبای دیگر نام نهاده
است.

این پخته ناپخته‌های بشری چیزی جز
نابسامانی‌های فکری و ناآرامی‌های روحی - روانی
نبوده و موجب کج‌روی عملی بسیاری از مردم و
جامعه بوده است و تا امروز دنیای آدمی و اندیشه‌ی
بشری درگیر نشخوارهای فراوانی تحت عناوین
علم و دین و مسلک و عقیده و مذهب بوده است.

اگر بسیاری از این نوشته‌ها و اندیشه‌ها و افکار
به اصطلاح علمی، دینی و یا قانونی به صورت چوب
در می‌آمد و از آن آتشی بپا می‌شد، گذشته از آن که
دیگر ضرری نداشت، نفع آن برای آدمی به مراتب
بیش‌تر از مطالعه یا اعتقاد و یا خدای ناکرده عمل به
آن می‌بود.

گوشه و کنار جهان

اگر به جای جای دنیای کنونی نظر افکنیم،
می‌بینیم که در گوشه و کنار آن، کتاب‌ها و
کتاب‌خانه‌های فراوانی وجود دارد و به تمامی آن
عنوان کتاب و ژست اندیشه و علم می‌چسبانند،
بدون آن که به درستی و نادرستی و ضرر و زیان و
ثمر آن اندیشه نمایند و یا پرسش شود ثمره‌ی
این همه کتاب، فکر، فرهنگ و به اصطلاح علم و
دانش برای بشر دیروز و امروز چه بوده است.

اگرچه می‌شود دو امر مهم را ارمان تمامی این اندیشه‌ها دانست:

نخست - تمدن و رشد و تعالی اقتصادی و صنعتی بشر امروز؛

دوم - زشتی و جنایت و جنگ و کشتار مدرن. امر اول را باید نتیجه‌ی اندیشه و عمل آدمی دانست، گذشته از آن، این امر نصیب همه‌ی جوامع آدمی نگردیده است و تنها در اختیار برخی از مناطق جهان می‌باشد. تمامی پیشرفت‌های اقتصادی - صنعتی موجب ضرر و زیان قشر محروم و جوامع ضعیف بشری گردیده است.

زبان محرومان

آیا به محرومان بشری می‌شود این اجازه را داد که بگویند تمامی این زشتی‌ها، جنایت‌ها، عذاب‌ها و دردمندی‌های ما از آن ذهن تند و تیز شما علم‌داران جامعه و قلم‌داران بی‌باک می‌باشد؟

تحقیق و دانش و علم و کتاب و نقد و بررسی شما موجب نابسامانی‌های ما شده و این همه ترقی و تعالی اقتصادی - صنعتی شما باعث پریشانی و فقر و نگرانی ما گردیده است.

بهتر نیست تمامی گردانندگان علمی جهان و

جیره‌خواران زورمداران و این‌گونه دانش‌مندان و معلمان بشر، به جای این همه ارشاد و تحقیق و علم و هدایت، مشغول ترک علم و ارشاد گردند و به جای اشتغال به دانش، مشغول جمع‌آوری و نابودسازی اشغال‌های علمی و دانشی خود گردند؟

آیا وقت آن نرسیده که اندیش‌وران بشری بار خود و علمشان را از دوش طایفه‌ی زجرکشیده و محروم بردارند و این طایفه‌ی محروم را که بیش‌تر قافله‌ی آدمی را تشکیل می‌دهند به حال خود واگذارند و عافیت و سلامت و عیش و عشرت خود را در نابودی دیگران قرار ندهند و حیات خود را بر گورستان فقیران و محرومان بنا نکنند و با خاک دل و جان این طایفه‌ی محروم، خشت طلا و نقره نزنند؟

آیا دوری از چنین اقتصاد و صنعتی برای طایفه‌ی محروم، بهتر از این دانش و اقتصاد و صنعت نیست؟ چرا باید مواهب بشری با تمامی حسن و خوبی، عامل حرمان و تباهی بشر و به خصوص محرومان جامعه را فراهم سازد.

نام‌آوران چکمه و شمشیر

دومین عامل بی‌ثباتی بشر و نابودی تدریجی آدمی غارت‌گری‌های قلدران و سیطره‌ی زورمداران

و نام آوران چکمه و شمشیر بوده که فاجعه‌ی تباهی آدمی را تکمیل نموده است.

در طول تاریخ آدمی و در تمامی گوشه و کنار جهان، دزدان و قلدران گردنه و بیابان و زورمداران چابک، تحت عناوین شاه و سلطان و قدر قدرت و وکیل الرعایا دمار از روزگار آدمی درآوردند و هر یک به طوری و در هر جا با کیفیتی این امر را محقق ساختند.

گاه به قبضه‌ی شمشیر و گاه به ضرب زر و گاه به آینه‌ی تزویر و بسیاری نیز با هر سه سرپنجه‌ی اقتدار شیطانی: «زر» و «زور» و «تزویر» قافله‌ی آدمی را به گرداب بلا و تباهی کشانیدند.

چماق‌داران هزار چهره

زورمداران هزار چهره و سردمداران چماق‌دار، هر روز و هر زمان هم‌چون قصاب‌های بی‌باک و سلاخ‌های بی‌رحم، آدمی را قربانی مطامع و هوس‌های خود ساخته و هر قدر که توانستند کشتند و به آتش کشیدند و تجاوز و بی‌عفتی به بار آوردند تا اقتدار و سلطه‌ی خود را در تاریخ ثبت کردند.

این گرگ‌های آدم‌خوار اگرچه در چهره‌ی تاریخ از خود القاب و عناوین زرّینی به یادگار گذارده و

بناهایی را بپا نمودند و کتیبه‌هایی را بر سرسرای دنیا نوشتند، ناکامی‌های بشر را پنهان ساختند و پشته‌ها و مناره‌هایی را که از سرهای آدمیان ساختند نادیده گرفته و به هیچ‌انگاشتند.

این زورمداران بی‌باک و سلاطین خون‌خوار، خود را پشت نقاب فکرها، گروه‌ها، دین‌ها و مذهب‌ها قرار دادند و از عناوین موسی و مسیحیت و اسلام و دین و علم و عقیده و وطن خواهی و حق‌طلبی و یزدان و اهریمن و کفر و شرک و بت‌بازی استفاده نمودند تا خود را مطرح ساختند و زهر خود را به جامعه‌ی بشری ریختند.

گاو را خدا کردند و فرعون را خداوندگار نمودند و قرآن را بر سر نیزه کوبیدند و هزاران نر و ماده و صغیر و کبیر و مست و معتاد و گنگ و ناتوان را به نام خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و سلاطین و خان و خاقان و هزاران نام و عنوان به بار آوردند تا روزگار آدمی را تباہ و سیاه ساختند و جنایت‌کاری خود را در تاریخ ثبت نمودند.

اگر روزی در دنیا قدرت محاسبه‌ای پیش آید و کشتارها و فجایعی که این جنایتکاران زورمدار بر بشر روا داشته‌اند به حساب کشیده شود، معلوم

می‌گردد که چه اتفاقی بر سر دنیا و گذشتگان آدمی آمده است، ولی هیبهات که چنین روزی را دنیا به خود نخواهد دید و چنین روزی از ایام آخرت است نه دنیا.

عدم محاسبه و بی‌تفاوتی نسبت به این امور سبب شده است که هنوز هم در سراسر دنیا از این نوع موجودات کم نباشند و بر کردار پیشینیان خود ادامه دهند و برای مردگان و گذشتگان، هم‌چون خود، تاج و مجسمه بسازند و در مقابل دید همه‌ی محرومان قرار دهند و همگان را به هیچ انگارند.

اساس سوم و بی‌اساسی ذهن بشری

دو اصل گذشته را باید اصل فاعلی و عنوان فعلی تخریب روزگار آدمی دانست و اصل سوم، عنوان قابل و قبول آدمی به تمامی این نابسامانی‌ها به حساب آورد.

همین بشر بوده که تمامی این فجایع و زشتی‌ها و نابسامانی‌ها را از جهل و نادانی و ترس و احتیاط پذیرفته و چون مرده‌ای در دست مرده‌شور قرار داشته است.

اگر نبود حرکت حضرات پیامبران علیهم‌السلام و آزادمدانی سلحشور و مؤمن، امروز دیگر قامتی

برای آدمی باقی نمانده بود و هر زورمداری دسته‌ای از آدمیان را با غل و زنجیر و قلاده به طور چهار دست و پا و خمیده به کار می‌گماشت و رمقی در نهاد آدمی باقی نمی‌گذاشت.

همین بشر گذشته از آن که تمامی این زورمداری‌ها را پذیرفته، بازوی توانمند تحقق آن بوده است.

این بشر بوده که گاو و گوساله را خدا خوانده و فرعون را به نام خدایگان پذیرفته است. این بشر بوده که تمامی این زر و زور و تزویر را جلا داده و تازه نگاه داشته است و تنها او بوده که هیولا و ماده‌ی قابل تمامی این کج‌روی‌ها و گستاخی‌های اصل اول و دوم جامعه‌ی جهانی و دنیای کنونی بوده است.

این بشر بوده که موسی علیه‌السلام را به پیامبری نپذیرفته و گوساله را به خدایی پذیرفته، ابراهیم علیه‌السلام را به آتش کشیده و نمرود را اطاعت نموده و هزاران خدایان هندی و مصری و اهرام مصری و غیر مصری را بپا نموده است.

این بشر بوده که در مقابل انبیای الهی می‌ایستاده و آنان را به استهزا می‌گرفته و بنیاد خود را از جا بر می‌کنده است.

گوساله را سامری ساخت؛ ولی چه کسی آن را پرستش کرد؟ سامری یا بشر؟ گوساله را سامری ساخت؛ چه کسی گاو را در کسوت خدایی ساخت: سامری یا بشر؟

چه کسانی فرعون را پرستش نمودند: فرعون یا بشر؟ آتش را چه کسی فراهم نمود و حضرت ابراهیم علیه السلام را چه کسانی در آتش انداختند: نمرود یا بشر؟

چه کسی قرآن بر سر نیزه کرد؟ چه کسی حضرت علی علیه السلام را خانه نشین نمود و چه کسی خلفای جور را به بازار آورد و چه کسی این همه سلاطین نر و ماده و صغیر و کبیر را به سلطنت رسانید و آن‌ها را در جهت نابودی نسل خود قدرت بخشید؟

معلول قابلی تمامی این فجایع و ناجوانمردی‌های کج‌مداران را می‌توان همین بشر و گذشتگان هم‌چون او دانست که بر اثر ضعف و نادانی و بی‌فکری و قدرت تمیز، چنین محرومیت‌های مزمن و ریشه‌ای را بر خود هموار ساخته‌اند.

خطابی خوش و دردناک

این جاست که باید در خطابی خوش و دردناک به آدمی و بشر امروز و تمامی وارثان اندیش‌ور و

زورمدار سلطه‌گر گفت: بس نیست؟!

نابودی انسان و بدنامی بشر و نابسامانی‌های آدمی بس نیست؟! بی‌فکری و جهالت، ترس و بزدلی، چپاول و غارت، خیانت و جنایت و محرومیت نوع آدمی بس نیست؟!

آیا وقت آن نرسیده که آدمی به خود آید و دست از تمامی کجی‌ها و کاستی‌های ذهنی - عملی بردارد و تا فرصت است راه صواب را در پیش گیرد و پرچم سبز و سفید حضرات انبیای بزرگوار و اولیای معصومین علیهم السلام و خاتم ولایت و صاحب عصر و زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بر دوش دل گیرد و طریق طهارت و عصمت و ولایت پیوید و با انتظاری خوش در پی تحقق آرمان‌های دیانت حق و راه صدق به دور از پیرایه‌های زر و زور و تزویر باشد؟

آینده‌ی بشر

تا روزی که بشر بر هر ذهنیتی نام فکر و علم و اندیشه نهد و هر زور و زر و تزویری را تمکین نماید و هر ساخته‌ای را به نام دین و مذهب و قانون بپذیرد، روزگاری بهتر از این نخواهد داشت و محرومیتی کم‌تر از این نخواهد دید؛ اگرچه دیری نمی‌پاید که دنیای آدمی و اندیشه‌ی بشری و توان انسانی، دیگر

کشش این امور را نخواهد داشت و تمامی این مظاهر دروغین فرو می‌ریزد و آدمی به اندیشه و عقل می‌آید و وجدان وی بیدار می‌شود و عصمت و منجی صادقی را طلب می‌نماید.

چنین به نظر می‌رسد که آدمی باید هرچه زودتر و به طور یک پارچه و صادقانه طریق حق پوید و راه صدق برگزیند و اسلام راستین و تشیع سرخ و سبز و سفید علوی و حسینی و مهدوی را بر هر پیرایه و کاستی برگزیند و با انتظاری خوش در جهت تحقق فرامین حقیقی و قوانین اصیل تشیع به دور از هر پیرایه و زیاده و کاستی بکوشد که انتظار بی کوشش و کوشش بدون انتظار هرگز تحقق چنین راه راستینی را در پی نخواهد داشت.

این طریق راستین و تشیع حقیقی است که می‌تواند تمامی نابسامانی‌های بشری را برطرف نماید و قافله‌ی آدمی را به مسیر درست آورد و کشتی بشری را به ساحل نجات رساند؛ چرا که غرض از خلقت آدمی، جز سعادت و رستگاری نمی‌باشد. به امید آن روز!

۳ دنیای آخرت

دنیا

دنیا ظرف کردار و فضای ناسوت آدمی است که مجموعه‌ای از درستی‌ها و کجی‌ها، غم‌ها و شادی‌ها آن را فرا گرفته است.

دنیا گزیده‌ای محدود و چکیده‌ای اندک از اختیار نیم بند آدمی است که بیان تمامی هویت ازلی و کمال ابدی انسان را ظاهر می‌سازد و بازگو می‌کند. آدمی را گاهی غم و درد و زمانی شادی و سرور فرا می‌گیرد. دمی راحت و هنگامی رنج؛ زمانی دوستی و دمی دشمنی و این انسان است که باید در مقابل تمامی این گوناگونی‌ها هدف خاص و موضع مشخصی داشته باشد.

عمر دنیا کوتاه است و عمر آدمی کوتاه تر. باید در تمامی این کوتاهی‌ها، بدایت ازل و بلندی ابد را نظاره نمود و خویشتن خویش را باز ستاند و دل در گرو باطل و تباهی نداد.

دنیا هم چون گوی بزرگی است که آن را رنگ‌های متفاوتی فرا گرفته؛ بخشی از آن رنگ‌ها سبز و سفید و قسمتی زرد و قرمز و سیاه است.

دسته‌ی نخست حکایت از صفا، روشنی، مهر، محبت و لطف می‌کند و دسته‌ی دوم حکایت از پرختن، طغیان، تندگی و تیزی دارد، ولی با این حال، این انسان است که باید خود را در مقابل تمامی رنگ‌ها همگون، روشن و باصفا نماید و از تاریکی‌ها دور شود و نظر بر نهایت و ابد داشته باشد؛ نه به امور گذرا.

عاقل کسی است که بفهمد شرایط موجود دنیا - هرچه باشد - همیشه برای وی یکسان نخواهد بود و در سستی لحاظ قوت خویش نماید و در ظرف قوت، سستی‌های خویش را در نظر آورد؛ آن‌گاه که شاد است، ناشادی‌های عمر خویش را در نظر آورد و آن‌گاه که غم‌بارگی او را فرا گیرد، به شوق شادمانی‌های عمر خویش صبوری پیشه نماید و خود را دل خوش سازد. آدمی باید دنیای خویش را

نهایتی از دم‌های گوناگون بداند و هرگز لحظه‌ای از عمر خویش را ثابت و ماندنی نداند که نادانی از این بیش تر نخواهد بود. لحظه‌ای از پی لحظه‌ای دیگر می‌گذرد؛ سخت یا راحت، خوب یا بد می‌گذرد و لحظه‌ای ثابت نمی‌ماند تا آن هنگام که آدمی را پیاده از تمامی موجودیت‌های خود سازد.

پس تنها سرور و شادی آن است که در هر صورت می‌گذرد و آدمی بار مسؤولیت‌های خود را هر لحظه به منزل‌گاه وصول می‌رساند و هر دم از عمل و کار آن لحظه فارغ می‌گردد.

خوشا به حال کسانی که با شادی‌ها خوش و با غم‌ها مقاوم هستند و شادی و غم خویش را در پرتوی از دوستی، صفا و صداقت دریابند و با صبوری و شکیبایی، در پی وصول به دل‌خانه‌ی مقصود حقیقی و معشوق ربوبی خود بوده و نسبت به رنج دیگران و مردمان در بند، بی‌تفاوت نباشند.

در این «گوشه‌خانه‌ی زندان» و «خلوت‌سرای تنهایی» که خلوت‌خانه‌ای از مهر و شور و شوق و عشق و صفاست، چنان مسرور و پرشور به سر می‌برم که گویی خانه‌ی دل است که شکل ناسوت به خود گرفته و رنگ و روی دنیا را یافته است.

موقعیت موجود توانی است که از خصم دون گرفته و دل در پی فروریزی اش بسته‌ام، باشد تا تک امت بیدار و مردمان هوشیار گوشه‌ای از خصم دون باز ستانند و همگان از اهل صلاح با هم و یک جا توان طاغوت را در هم ریزند؛ به امید آن روز.

آخرت

آخرت، واژه و مفهومی است که در مقابل دنیا به کار می‌رود و حکایت از عالمی سوای دنیا و بعد از دنیا می‌کند و می‌تواند معنای بلندی، بزرگی و عظمت نسبت به دنیا داشته باشد. این عالم اخروی در طول دنیای آدمی است و نتیجه‌ی دنیا را در خود می‌پروراند و از آن حکایتی گویا به دست می‌آورد و هر یک را با حقایق عملی خود آشنا می‌سازد. آخرت از واژه‌ها و مفاهیم این عالم است و اسما و مفاهیم فراوان دیگری می‌باشد که تمامی از خصوصیات و اوصاف و جهات آن عالم حکایت می‌کند.

این عالم با آن که ابدی است و محدود به غیریت دیگری نیست، ثبات آن با تازگی همراه است و نعیم و جهیم به تمامی کردار آدمی چهره‌ی ابد می‌بخشد؛ چنان که به چهره‌ی شوون انسان ظهور و بروز حقایق ربوبی محقق می‌گردد.

آخرت همان باطن دنیای آدمی است که ظاهر می‌گردد و همان آخرتی که در دنیا از مصادیق غیبت است در آن عالم ظاهر می‌گردد.

حالات و مراتب افراد و مواضع آن عالم از گوناگونی گسترده‌ای برخوردار است که تمامی دسته‌های سعید و شقی را فرامی‌گیرد. با آن که عالم آخرت از شمول مفهومی خاص برخوردار است و هر قوم و ملتی به نوعی آن را می‌پذیرد و از آن یاد می‌کند، واقعیت حقیقی آن برای همگان چندان روشن نمی‌باشد و حال و هوای آن عالم از خصوصیات برخوردار است که با حواس صوری چندان قابل لمس و درک نمی‌باشد. اگرچه مفاهیمی از منازل عذاب و ثواب در ذهن می‌آید و مراتبی از نعیم و جهیم عنوان می‌گردد، حال و هوای آن عوالم ربوبی را هوش و حواس خاصی لازم است که در خور عموم نمی‌باشد و خواص از اهل معنا؛ هر یک به طوری سودای ادراک و وصول به مقامات ربوبی را دارند.

ادراک و وصول چنین مقامات ربوبی چیزی نیست که با افکار عامیانه و یا قواعد حکیمانه و بحث و اصطلاح به دست آید و تنها در خور ادراک و

وصول کسانی است که در کمین دل نشینند و سیر
عالم ربوبی داشته باشند و پرده‌ی جهل را از دیده‌ی
تجرد و غیب دور دارند. تنها این دسته هستند که در
دنیا می‌توانند سیر آخرت کنند و چهره‌های آن سویی
را با دیده‌ای باز دریابند و تماشا کنند.

آخرت، زمینه‌های غیبی است که آدمی استعداد
حضور و وصول آن را دارد و می‌تواند با در هم‌ریزی
مرزهای ماده و مادی و کدورت‌های ظلمانی آن را
دریابد و خود را با آن معانی و حقایق آشنا سازد.

شایسته است که آدمی نسبت به موقعیت اخروی
خود حساس باشد و سرنوشت نهایی خود را به هیچ
نپندارد و در جهت تصحیح و ترمیم آن بر آید و
آخرت خود را در دنیای خود تباه نسازد و نسبت به آن
توجه خاص داشته باشد.

انسان با می متفاوت

حقیقتی که همه‌ی هستی و تمام موجودات آن را
دنبال می‌کنند و توان خود را مصروف آن می‌دارند
میل و سوق به سوی کمالات نسبی و یا کمال مطلق
است. روشن است که کمال بر دو نوع است: طبیعی و
قصری، کسبی و ارادی؛ هم‌چنان که موجودات بر دو
نوع کلی هستند: جبلی و ارادی. البته، اراده به معنای
مشهور آن شامل تمام موجودات نمی‌گردد و تنها بر
موجوداتی صادق است که بر تبدیل و تبدل افکار و
اعمال خود قدرت داشته باشند.

از این بیان کوتاه، دو موضوع مسلم و حتمی به
دست می‌آید:

نخست آن که تمامی موجودات به سوی کمال

سیر می‌کنند و هرگز برای هیچ یک از آنان استثنا و جدایی پیش نمی‌آید و همه به هر شکل و وضعی و با هر صفت و ویژگی فردی و نوعی به دنبال کمال می‌روند. در این امر، دیگر جای بحث از صفت یا خصلت بد یا خوبی نمی‌باشد و این است معنای سیر طبیعی موجودات به سوی کمال و این است معنای: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» که در همگان از خدا شروع شده است و به خدا نیز ختم خواهد شد.

دوم آن که کمال برای موجودات طبیعی و بدون اراده قهری است و هر یک به فراخور حالِ خَلْقی خود، دارای آن است و به طور طبیعی با همان سیر می‌کند و سرخوش و مست است و تنها همان را می‌یابد و هیچ‌گونه کم و کاستی برای آن‌ها رخ نمی‌دهد؛ هم‌چنان که هیچ‌گونه افزوده و اضافه‌ای نصیب آنان نمی‌شود. موجودی آن‌ها حقیقت آن‌هاست و هویت و شعور آن‌ها نیز همان هستی آن‌هاست.

بعد از بیان این دو حقیقت، مشکل اساسی و مهم‌ترین مشکل عالم؛ یعنی «شناخت»، خود را نشان می‌دهد. در موجودات دارای اراده مانند انسان، کمال به چه معنایی است و ملاک و معیار آن از کجا به دست می‌آید و در اصل، غایت، هدف و کمال برتر

آدمی در چیست و چگونه ارزیابی می‌شود؟

این مشکلی است که طالبان شناخت و آگاهی را در طول دوران اندیشه به تحیر واداشته و بر حسب خیال‌پردازی و یا کوتاه فکری و عدم توان درک صحیح واقعیت‌ها، هر کس برای خود حرفی گفته و بتی ساخته و فلسفه‌ای بافته و طرحی پرداخته و از این رو برای جبران کوتاهی‌ها و کجی‌ها و بیراهه‌های ذهن خود فکری نکرده است. اینجاست که فلسفه‌ها، مکتب‌ها و شناخت‌ها هر روز و هر روز به بازار جهل و نادانی، تازه به تازه ارایه می‌گردند و هر یک را گروهی دنبال می‌کنند و آخر نیز خسته و مانده در پیچ و خم راه، سرگشته‌تر از اول باز می‌ایستند و یا به تحیر گرفتار می‌شوند و یا عناد و تباهی را دنبال می‌کنند و از جهالت و نادانی خود، خم به ابرو نمی‌آورند؛ گذشته از آن که هر دم فریاد شناخت و آگاهی در بازار جهالت دنیا سر می‌دهند.

پس باید در زمینه‌ی شناخت حقیقت کمال آدمی - که تنها ایده‌ی مهم و خواسته‌ی ارزش‌مند بشری است - با کمال دقت و بررسی تمام‌گام برداشت تا با وصول به راه مستقیم - که صراط حق است - به سر منزل مقصود رسید.

در این مقام، بیان چیستی کمال و راه رسیدن به آن لازم است. درباره‌ی موضوع اول باید گفت: کمال آدمی در گرو وصول حقیقی به حق و تخلق عینی به تمام صفات فعلی و ذاتی حضرت حق می‌باشد که در ظرف نزول و صعود تعینات و قرب عینی رب حاصل می‌گردد و فنا و بقای ذاتی، او را بدون تعینات ناسوتی با حق محشور می‌سازد؛ پس کمال، دارای درجاتی گسترده و مترتب است و هر یک بر دیگری به نوعی تفوق و برتری دارد تا جایی که دیگر تصور آن هم‌چون «کمال مطلق» مشکل می‌گردد که با بیانی روشن تر باید از کمال مطلق به نام «حق» نام برد. حق، آن ذاتی است که غیر برای آن نشاید و گذشته از آن که دارای تمامی کمالات هستی است و همه‌ی ظهورات هستی، تعینات کمالی او و فیض وجودش هستند، از هر گونه عیب و نقصی مبرا و دور است.

درباره‌ی موضوع دوم باید گفت: اگرچه رسیدن به کمال طبیعی برای تمام موجودات، به‌ویژه آدمی رایگان است، تحصیل کمال ارادی جز با ترک لذایذ مادی و کدورات نفسانی و هواهای شیطانی هرگز برای کسی میسر نخواهد شد و به قدر موفقیت در

این ترک، در این راه پیش خواهد رفت و تنها کلید و رمز پیروزی در این مسیر، ترک است؛ آن هم ترک همه‌ی هواهای نفسانی و آنچه جز حق است و به قدر ترک غیریت، وصول حقی خواهد یافت.

پس باید روشن باشد که ترک با آن که مشکل‌ترین کار و سخت‌ترین راه است، تنها راه منحصر برای وصول به کمال می‌باشد و پیشروی هر کس در راه تحصیل کمال به مقدار ترک او می‌باشد. در غیر این صورت، برای او از وصول به کمالات نتیجه‌ای جز بی حاصل خواهد شد.

پس آدمی خواستار وصول به کمالاتی است که در خود استعداد آن را می‌یابد و کسب آن هم بدون مخالفت با هوای نفس میسر نمی‌باشد. بنابراین، انسان در مسیر زندگی تنها سه راه کلی را می‌تواند دنبال کند: یا ترک هوا کند و راه حق در پیش گیرد و از هر گونه زشتی و کجی و غیر حق روی‌گردان شود، یا به خیال خود حق را پشت سر گذارد، راه هوای نفس و شیطان را دنبال کند و یا نه این و نه آن؛ بلکه تلفیقی از هر دو داشته باشد و در خود معجون متشکل از کمالات و مفاسد به قدر وسعت خود به بار آورد.

حال، آدمی چه باید بکند و از این سه راه کلی، کدام را انتخاب نماید و برگزیند؟ آیا مطیع هواهای نفسانی شود و کمالات را ترک کند و از شهوات پیروی نماید و دیگر راهی جز آن نییماید، یا به کلی ترک هوا کند و مشقت‌های آن را تحمل نماید و راه خدا در پیش گیرد و یا بین هر دو جمع کند تا نه رنج بسیار کشد و نه از کمالات به کلی بی بهره باشد؟ کدام یک را اختیار نماید؟

راه شهوت و پیمودن هوا اگرچه راهی است به ظاهر آسان و بی دردسر - چون ممکن است بسیاری چنین خیالی داشته باشند که رهایی از هر قید و بندی خود کمال است و خوب است که انسان از هر مسؤولیتی دور باشد و آزاد آزاد و رهای رها باشد و خیالی آسوده و وجدانی مرده برای خود کمال است و از هیچ گونه هوایی دریغ نداشته باشد، بندگی را به دور اندازد و شیطان منشی را پیش گیرد و خود را از هر گونه تکلیف و مسؤولیت برهاند، آزاد آزاد باشد و بار مشقت هیچ کس و امری را بر خود تحمل نکند. روشن است که برای این افراد، کمال مطرح نیست، وجدانی در کار نمی باشد، و حقی وجود ندارد و تکلیفی آن‌ها را رنج و آزار نمی دهد؛ ولی این راه را

باید به اهلش وا گذاشت؛ زیرا برای کسی خوب است که بتواند انکار هر واقعیت و کمالی را بر خود آسان نماید و دیگر برای خود حساب، کتاب، قبر، قیامت و مسؤولیت و تکلیفی نبیند. البته، روشن است که این دسته از مردم، تباهی و حرمان خود را با تمامی انکار در دنیا مشاهده می کنند و باید برای عذاب اخروی آماده باشند.

راه دیگر نیز هست و آن این که آدمی چنین بی پروا و بی باک نباشد، کم و بیش راه حق را پیش گیرد و با خود گوید هرچه پیش آید خوش است؛ خوب را خوب، بد را بد، زشتی را زشتی و زیبا را زیبا بداند، ولی در تحقق و انجام آن‌ها به مقتضای میل خود عمل نماید و هرچه را سود دارد، دنبال کند و آن چه را ضرر دارد، کنار گذارد. فکر کس دیگر را به خود راه ندهد و تنها به فکر خود باشد. آبروی ظاهری برای زندگی آسوده‌ی خود کسب کند و از گناه پنهانی باک نداشته باشد. در ظاهر، سجاده‌ی نماز خود را بسیار آب کشد و به فکر پاک‌ی دل و جامه‌ی جان نباشد. در خور و خواب و عیش و لذت کوتاهی نکند و برای آرامش دل، در ظاهر قصد قربتی از خود تمشی نماید تا رضایت خدا و میل دل

و آرامش خاطر حاصل شود. اگر پیش آمد، کمک و بخششی داشته باشد؛ البته در صورتی که پنهانی نباشد. اگر مالی از راه حرام به دستش رسید، استفاده کند و به خود دغدغهی خاطر راه ندهد؛ ولی هرگز نمازش قضا نشود و یا اگر هم شد، کسی از آن مطلع نگردد. در باب روزه، از روزهی گنجشکی استفاده کند و دیگر تکالیف را بر همین اساس انجام دهد و هرگز امری را ترک نکند. هرچه می شود، در راه اثبات حق فراوان سخن گوید تا ناگاه به انکار مبتلا نگردد، اما خود را به زحمت عمل دچار نکند. گناه را دنبال و تکرار کند و گاهی نیز ابراز پشیمانی و توبه داشته باشد؛ خواه به لسان و زبان باشد یا دل و نهاد. زمانی، اگر مصلحت بود، جانب بدی را بگیرد و وقتی دیگر طرف خوبی را داشته باشد. این خلاصه‌ای از دغدغه‌های این گروه است که افراد بسیاری را در بر دارد؛ بلکه می توان گفت بیش تر افراد از این زمره‌اند؛ خواه در پوشش اسلام باشد یا در غیر آن؛ با این تفاوت که تمامی این افراد، مراتب متفاوتی دارند و همه‌ی آنان یکسان نیستند: فردی کم و فردی کم‌تر و شخصی بیش و شخصی بیش تر از کمالات برخوردار است. در هر دو قطب، مخالف و موافق

یک‌دیگر وجود دارد با این که هیچ یک از آن افراد حساب و کتاب درستی در کارهای زندگی خود ندارند و از محاسبه و محاجه بی بهره می‌باشند تا این که خدای ناکرده وقتی به فکر زیان و نقصان خود نیفتند و اگر گاهی به این فکر افتادند، با اندوهی مجازی و قلابی و زودگذر با خود می‌گویند: آدم بدبختی هستم. چه باید کرد؟ دیگر آب از سر ما گذشته است، و اگر شهامتی داشته باشند و نزد کسی این را عنوان کنند، با سخنی عرفان مآبانه و دل‌سوزانه به طرف سخن خود می‌گویند: شما به فکر خود باشید که مانند ما نشوید و به این روز سیاه نیفتید. این شخص مانند کسی است که بر سر گور و مزار دیگران می‌رقصد و در حال رقص می‌گیرد و در حال گریه، خنده سر می‌دهد. این شخص در دنیا مذبذب است و برزخ دردناکی خواهد داشت.

راه سوم راه رستگاران است. در این راه کسانی گام بر می‌دارند که اهل حساب و کتاب و عتاب و خطاب می‌باشند. همیشه با خود از سر عبرت سخن می‌گویند و درباره‌ی مخاطرات خود فکر می‌کنند و نسبت به عاقبت خویش اندیشه‌های فراوان دارند. با خود مجاهده می‌کنند و در هر لحظه، هزاران اندوه

در خود پنهان می‌دارند. غم گذشته و اندوه آینده‌ی خود را همیشه در نظر دارند. برای این که ترک گناه مونس جانشان شود، همیشه و به طور مداوم زمزمه‌ی میزان را در گوش دل جامی دهند. هم‌چون طفلی کوچک که با یک دنیا استعداد و آرزو در طریق رشد و حیات گام بر می‌دارد، از ابتدا این راه را دنبال می‌کنند تا بعد از هزاران مجاهده و گذشت، مرد میدان پاکی و رستگاری شوند. البته، این گروه از رستگاران متفاوت هستند؛ از افراد ضعیف و کم‌همت در ظرف ابتدا گرفته تا یلان میدان پاکی، از محبان تا محبوبان و تمامی راه‌یافتگان قرب ارادی حق، همگی در این مسیر گام بر می‌دارند.

در واقع، این میدان را میدان مبارزه‌ی آدمی باید دانست. راستی! چقدر مشکل است آدمی از یک گناه لذید زودگذر بگذرد و بر شیطان نفس پیروز شود، چه رسد به آن که بخواهد از لذایذ حلالی در گذرد. و راستی! چه قدر شیرین و لذید است هنگامی که آدمی در این نبرد پیروز شود و حسیض نفس را به اوج کمال مبدل سازد. آیا می‌شود توصیف این هنگام را با زبان بیان داشت؟ هرگز!

البته، چنین اموری تمامی حال و هوای مبتدیان

از پویندگان راه کمال است و گرنه اولیای الهی و صاحبان همت هرگز دل در گرو لذات نفسانی و میل و هوای نفس نبسته و به راحتی از سر هر دو جهان برخوردارند.

برای صاحبان معرفت و کمال، دل به لذات نفسانی بستن شکنجه و عذاب است و ترکش آسان. اهل الله هرگز برای ترک دنیا ریاضت نمی‌کشند و فقدان هر دو دنیا آه و حسرتشان را جاری نمی‌سازد. همان‌طور که ترک دنیا برای اهل دنیا مشکل است و برای دوری از آن حاجت به ریاضت دارند، میل به دنیا و حظوظ نفسانی برای اهل الله مشکل است و خود حاجت به ریاضت دارد. همان‌طور که اهل دنیا به دنیا دل بسته‌اند، اهل الله دل از هر دو دنیا بریده‌اند.

اولیای الهی نسبت به مطاع دنیوی کراهت دارند؛ همان‌طور که آدمی از قاذورات کراهت دارد. هم‌چنان که میل به قاذورات و خوردن آن برای آدمی مشکل است، استفاده از دنیا برای اهل الله دشوار است. اگرچه باور این معانی مشکل است و اهل دنیا ممکن است با دید انکار و تردید بدان



بنگردند، ولی اینان واقعیاتی است که از بدیهیات باب معرفت است.

اولیای الهی به اهل دنیا با دید ترحم می‌نگرند و نظر عطف‌دارند و آن‌ها را در نازل‌ترین مرتبه‌ی هستی می‌بینند.

همان‌طور که اهل دنیا ممکن است بر اثر غفلت و نادانی و استکبار و غرور، اولیای الهی را به هیچ‌انگارند و هرگز احتمال خطا و گمراهی به خود راه ندهند، اولیای الهی به‌واقع و از سر بصیرت اهل دنیا را به هیچ‌می‌بینند و لحظه‌ای در این ایده‌ی خود به خود تردید راه نمی‌دهند. باشد تا هنگامی که پرده‌ها را برگیرند و روشن شود که کدام گروه در گمراهی و تباهی بوده‌اند.

حقایق معنوی زیبا تنها با رسیدن و دیدن یافت می‌گردد نه با شنیدن.

کسانی که در طریق معرفت گام بر می‌دارند بعد از چندی کوشش و کشش، اگر افراد ناتوانی باشند، مغلوب نفس گشته‌اند، ترک حساب می‌کنند و جزو شکست‌خورده‌گان راه می‌شوند که کارشان بس خطرناک خواهد شد؛ به‌طوری که رستگاری برای آنان بسیار مشکل می‌گردد و رذالت، ضمیر و

نهانشان را محاصره می‌کند و دیگر دست بسته گرفتار هوا خواهند بود و اگر افراد شایسته و وارسته‌ای باشند، پیروز شده، در غالب مبارزات نفسانی موفق می‌گردند؛ به‌طوری که دیگر باکی از میدان و مبارزه با نفس ندارند و ملکه‌ی نفسانی پاکی و شهامت آن‌ها را به جایی می‌رساند که دیگر گناه و طغیان نیز از آنان مأیوس می‌شود.

این رهروان، در ترک گناه و کسب فضایل به جایی می‌رسند که یک پارچه پاکی و درستی می‌گردند، یکه‌تاز میدان کمال می‌گردند و مقام «عصمت نسبی» را به مراتب دارا می‌شوند. شمار اندکی از آنان که انسان کامل و کمال آدمی هستند به مقام عصمت راه می‌یابند و در رأس تمامی آنان چهارده نور پاک؛ یعنی حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشند که به مقام «عصمت شمولی» در عالی‌ترین مرتبه‌ی آن نایل می‌گردند. البته، این حضرات مقامات فراوان دیگری دارند که عصمت، ظرف بروز کمال و شناخت آنان است و بیان آن لسان و زبانی دیگر می‌خواهد.

پس سیر و حرکت و گام آدمی به‌سوی غایت ابدی متفاوت است که با این بیان مختصر و کلی،

تمام ابعاد و مراحل آن بیان شد. تمامی موجودات؛ به ویژه انسان، به سوی حق گام بر می دارند و نیک و بد آن ها چهره‌ی تعینات آنان می گردد که در طول ظاهر می شود و در نهایت، همه‌ی موجودات وصول ربوبی خواهند یافت که هر کس و هر چه که باشد زمینه‌ی وصول و ابد خاص خود را می یابد؛ خواه چهره‌ی جمالی باشد یا چهره‌ی جلالی؛ محدود باشد یا جمعی و یا کمالی^۱.

۵ دو حقیقت جاویدان

ظهور و وصول

حرکت ظهورات ربوبی و جنبش موجودات هستی، تمامی در کش و قوس نزول و صعود به سوی معبود خود و حقیقت حق و مطلق در جریان است و همه‌ی مظاهر بی مهابا و پر تلاش و مشتاقانه در پی معشوق حقیقی خود هستند و به سوی او شتابان می باشند؛ اگرچه هر چه روند و هر چه روند، راه به جایی نخواهند برد و جز ظهور و بروز وجودی خویش نمی یابند و با تعینات ربوبی خود محسور خواهند شد. البته، تمامی موجودات تجردی و ممکنات ناسوتی، همه و همه، سرگشته و حیران می باشند و حق را طالب هستند و جز حق را در مسیر خود نمی یابند.

انسان و هرچه که «هستی» نام یابد، از موجودات برین و زیرین، زشت و زیبا و خرد و کلان، با آن که سیر تکوینی و دور طبیعی خود را دارند و معبود حقیقی خویش را دنبال می‌کنند و او را طالب هستند، چهره‌ی دل از او نگشایند و نقاب رخ برنگیرند و از حق، تنها خود را می‌یابند و محبوب ازل را بی‌پیرایه و واسطه نخواهند یافت؛ اگرچه حق تعالی هستی را بی‌پیرایه و دور از تمامی وسایط تَوَر می‌دهد و «ظهور توری» اوست که هستی نام می‌یابد.

با آن که هستی چهره‌ی ظهور دارد و کوی حق را طالب و به سوی حق روان است، بی‌شمار پرده‌ی نور و ظلمت و چهره‌ی پنهان و آشکار و بی‌نهایت خفا و ظهور دارد و وصف عطشان و قید فقدان بر همه‌ی مظاهرش می‌ماند و این هجر و هجران و سوز و فغان، ذره‌ای را رها نمی‌سازد و هر وصولش هجری در پی و هر هجرش خود وصولی در بر دارد.

ظهور را نرسد که وجود را دریابد و ابرازش تنها از هستی خویش حکایت می‌کند و ظهور حق را سر می‌دهد و با آن که تمام پدیده‌ها سنگِ حُب و طلب حق را به سینه می‌زنند، هرگز او را بی‌خود و در غیر خویش نخواهند یافت.

وجود و وصول

اگر دلی را برتر از این رسد که سیر کند، این چنین یابد که «وجود مطلق» و «مطلق وجود» همان است که هست، بدون نقصان و عدم، و هر ظهور همان وصول است که ابراز می‌شود و طلب در هر چهره و نمودی وصول است و وصول جز طلب موجود نمی‌باشد.

عالم عین وصول و وصول محض عین وجود و حق است که «مطلق وجود» بی‌قید اطلاق آن را حکایت می‌کند و مطلق وصول، کون ثانی وی می‌باشد. ظهورات، وصولاتِ مطلق وجود است که عین مطلق وصول می‌باشد و هجران و فقدان وصف غیری آن قدسی جناب است.

نقد دل

آن چه تو را رسد، همان باشد که رسد و آن چه تو را رسید، آن باشد که رسید و آن رسیده وصول موجود خویشتنِ خویش می‌باشد. نقد دل است که حق در آب و گل ریخته است تا دل طراوت خود را بازیابد و خیمه‌ی عشق خویش را در دل خاک برپا کند. تنها مطلق وجود است که مطلق وصول است و ظهورات ربوبی، وصف اطلاق خود را در ظرف وصول

اطلاقی حق با تعین می‌یابند؛ اگر تو یابی که کیستی و به دنبال چیستی - که می‌یابی و می‌یابی که چیستی و به دنبال کیستی - و اولیای الهی چنین هستند. اگر هم نیافتی، باید بدانی که روزی آن را خواهی یافت؛ در دنیا باشد یا در عوالم دیگر، امروز باشد یا روزهای دیگر. باید بدانی که حقیقت یافته‌ی تو در توست و ممکن نیست که گم یا نابود شود؛ اگرچه آن روز، دیر است و حرمان دیر یافتن خود را خواهی دید.

مجهول مطلق و معلوم مطلق

آن که در پی غیر خویش است در پی مجهول مطلق است و حق در ظرف غیر، مجهول مطلق است و در ظرف حق، عین معلوم مطلق می‌باشد. با آن که «مجهول مطلق»، همان «وجود مطلق» است، عنوان اطلاقی آن، خود وصف گیری حق است و عین وصول و حق وجود را هویت یکتایی حق دارد. وجودش عین وصول و وصولش عین وجود است، دویی و گیری در کار نیست.

ظهور و ابراز

آن چه همه به دنبال آنند چیزی جز آن چه که در آن‌ها نهان است نیست. هستی ظهورش را طالب

است و ظهور ابرازی بیش نمی‌باشد. طلب طالب عین وصول آن می‌باشد که بی‌وقفه در ظرف وصول تعین می‌یابد و این وجود مطلق و مجهول مطلق است که عین وصول است و دیگر ظهورات و وصولات پرتوی از این چهره‌ی تمام است که رنگ و روی دویی در چشم غیر به خود می‌گیرد و ستایش از خویش را به ستایش از خویشتن ظاهر می‌سازد.

ندای ملکوت

یابنده‌ی این معنا واصل است و می‌تواند ندای ملکوتی «لا اله الا الله» و «انا لله و انا اليه راجعون» را دریافت کند و دریابد که حقیقت عالم چیست و آدم کیست و حق کدام است و وجود و ظهور وجود در هر تعینی چه چهره‌ای دارد.

سالک واصل است که حقیقت را به حق در می‌یابد و به غیریت می‌رسد و انانیت را می‌چشد و از نزول و صعود بار می‌گیرد و رجعت دل، نخاع هستی وی را قطع می‌کند و او را از هستی می‌اندازد. آن گاه پاک‌باخته می‌گردد و او اهل دل و صاحب سرّ می‌شود و دل را تنها مأوی حق و حق‌خانه‌ی خویش می‌یابد و بس^۱.

۱- پانزدهم رمضان المبارک ۱۳۹۶ ه.ق.



دوران تکامل بشری

معلوم نیست شروع زندگی انسان از کجاست؟ آیا ابتدای زندگی وی هنگام رشد طبیعی و بلوغ اوست یا هنگام تولد و شروع تکامل حیات بشری وی یا باید پیش از ازدواج پدر و مادر را در نظر داشت و یا پا را فراتر نهاد و گفت عالمی قبل از این عالم وجود دارد که منشأ هستی برای هر فرد است و همه از آن جا ناشی می‌گردند که می‌توان نام آن را «عالم ذر» گذارد و یا اگر بیش‌تر پیش‌رویم، «علم عنایی حق» را می‌یابیم که دیگر در آن عالم، عوامل مادی و برزخی نقشی ندارد. به هر صورت و از هر کجا که شروع شود، تفاوتی ندارد و آن چه مهم است این است که زندگی انسان چگونه شروع می‌شود و به کجا ختم می‌گردد.

بنابراین، علم ازلی حق در هر کاری دخالت دارد و عنایت حق انسان را بر مرکبی ناآرام و مداوم به سوی غایت خود سیر و حرکت می‌دهد و وی را به سرمنزله مقصود می‌رساند و در غیر این صورت، می‌توان گفت رسیدن انسان به غایت صغرای ارادی؛ آن هم زمینیه‌ی بلند آن، کاری است بس دشوار و اگرچه آدمی صدها سال براند و از پای نماند چیزی که نصیب او نمی‌گردد نتیجه است.

بعد از این مقام باید هر پدر و مادری هنگام تصور فرزند، غایتی بس بزرگ برای طفل خود در نظر گیرد و آرزوی کند و از فراهم آوردن شرایط لازم دریغ نوزد و در آن تعلل ننماید و صفات پدری و مادری را در خود بیابد؛ چون تا علت، مقام بلند خود را احراز نکند، معلول برای همیشه در کوچه‌های نقص و کمبود سرگردان خواهد بود.

البته، تحصیل شرایط پدری و مادری کاری بس دشوار است و باید گفت افراد نسبت به موفقیت در این امر متفاوت می‌باشند. هر قدر این دو شخصیت در تکمیل خود بکوشند، فرزندى بهتر به بار خواهند آورد و با تحقق مراحل و عنایت ازلی حق، چهره‌ای گویا از فیض ظهور می‌یابد.

هنگامی که طفل پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد، پدر و مادر باید خود را توانا و نیرومند ببینند تا بتوانند آمادگی لازم روحی - روانی را برای پیروزی داشته باشند و انسانی به اجتماع خود تحویل دهند که مایه‌ی افتخار آنان باشد.

البته، روشن است که بیش تر زحمات در زمان طفولیت به دوش مادر می‌باشد؛ زیرا مربی واقعی و مونس شب و روز طفل در این سنین مادر است و پدر جز سرپرستی کلی کار دیگری ندارد؛ چون در این هنگام روحیه‌ی طفل بیش تر حیات می‌یابد. باید گفت مادری کاری بس دشوار است؛ چرا که زیربنای طفل در این زمان تعیین می‌گردد و او در این سنین، تنها قوه‌ی انفعالی دارد و مادر است که قوه‌ی فعلی او را تأمین می‌کند. فرزند آیینیه‌ی تمام‌نمای مادر می‌شود و تمام خوبی‌ها و بدی‌های مادر در فرزند اثر مستقیم می‌گذارد. البته، این دوره که باید یکی از دوران کلی انسانی محسوب شود، مدت محدودی است که طفل در خانه است و گریز از خانه برای او ممکن نیست و آن را باید به پنج سال محدود کرد. مادر از این به بعد باید طفل را بیش تر کنترل کند تا اداره چون دوره‌ای است که خروج طفل

از خانه به طور بدوی صورت می‌گیرد و تصوّر مادر نسبت به این موضوع، خود بدوی است که فرزند می‌تواند از خانه بیرون رود و اگر بیرون برود، چه موقعیتی متوجه او می‌شود.

این دوره نیز سپری می‌گردد و طفل به طور آشکار از خانه بیرون می‌آید و روانه‌ی مدرسه می‌گردد. دبستان و یا دوره‌ی ابتدایی تربیتی، اولین دوره‌ای است که کودک در متن اجتماع قرار می‌گیرد و در حالی که بهترین دوره برای رشد کودک است، خطرناک‌ترین دوره نیز می‌باشد؛ چون کودک پا به اجتماع می‌گذارد؛ در حالی که نه می‌داند اجتماع چیست و نه می‌داند پا به چه اجتماعی گذاشته است، و خوب یا بد آن را نمی‌داند و اصلاً خوب و بد اجتماع را چگونه باید بیابد. می‌توان نام این دوره را اولین دوره بر سر دو راهی طفل نام گذاشت که معلوم نیست طفل چه رنگی به خود خواهد گرفت؛ خوب یا بد، زشت یا زیبا. خلاصه این که شاید دوره‌ی اجتماع بدوی بر طینت و تمام نهادهای قبل غلبه یابد و تربیت بر عامل نهادی پیشین پیشی بگیرد. اگر انسان در این دوره جان سالمی به در برد و نقش مناسبی یابد، به سر منزل مقصود نزدیک می‌شود

وگرنه به ضلالت و تباهی دچار می‌گردد.

بر این اساس، بر مربی کودک لازم است که در این دوره، از مراقبت کامل کودک دریغ نورزد و در این مسیر هیچ‌گونه کوتاهی نکند وگرنه به طور قهری طفل در محیطی نامناسب، تباهی را زودتر می‌پذیرد.

با خروج طفل از دوران ابتدایی، دیگر چهره‌ی واقعی کودک نقش خود را بسته است و آماده‌ی فعلیت نهادی و رشد می‌گردد و در صورت سلامت، بسیاری از کارهای زیربنایی رستگاری خود را انجام می‌دهد و مشکل می‌شود که در سنین بعدی به طور ناگهانی تغییر رویه دهد.

بعد از این دوره، نوبت «برزخ اجتماع» کودک فرا می‌رسد که آیا طفل همان رفتار ابتدایی خود را دنبال می‌کند یا راه دیگری را پیش می‌گیرد؟ اگرچه پدر در این دوره‌ی متوسط و برزخی باید بسیار کوشا باشد، اما دیگر فرصت کم است و تنها آن چه تا به حال انجام داده برای وی سودمند است. افکار جوانی فرصت نمی‌دهد تا جوان تحت تأثیر کلی کسی قرار گیرد و خود اوست که در این هنگام تعیین وظیفه و مسیر می‌کند؛ با این تفاوت که در این دوره، افکار

جوان امروز و کودک دیروز اسیر افکار استاد و معلم و اجتماع و دوستان می‌گردد تا با ارتباط دائمی آنان کمبودهای فکری و غریزی خود را جبران و نیازهایش را تأمین کند. حال دیگر باید به فکر مربیان جامعه و گردانندگان سالم اجتماعی بود تا بتوانند جامعه‌ای آماده و سالم بنا کنند و گرنه جوان راه خطرناکی را در پیش خواهد گرفت و گاهی نیز طریق انتقام از جامعه را دنبال می‌نماید. در این مقطع است که دوره‌ی نهایی آدمی شروع می‌گردد، غایت زندگی ظاهر می‌شود و نتیجه‌ی کار رخ می‌نماید که آدمی چه بوده و چه شده است. در این هنگام، ساختار فکری و چهره‌ی اجتماعی جوان خود را می‌یابد.

البته، باید هر یک از این دوره‌ها را از جهت روانی و اجتماعی و از دیدگاه عملی و آموزه‌های اسلامی به طور مفصل و روشن بررسی کرد و آن را با دیدی باز کارشناسی نمود^۱.

۱- دهم شعبان ۱۳۹۹ ه. ق ، باغ استاد محمد بسطامی.

۷ روان‌کاوی کلی

برای حاکمیت عدالت و صداقت در جامعه باید برای مسایل روانی اهمیت خاصی قایل شد و در محیط خانه به این مسأله اهمیت بیش تری داد؛ زیرا هنگامی که در یک جامعه جو روانی معقول حاکمیت پیدا نکند فاجعه به بار می‌آید که در این صورت، قانون، هرچند قانونی کامل باشد، هرگز نمی‌تواند جامعه را اصلاح کند، پس باید برای ساخت جامعه، آن هم جامعه‌ای سالم نسبت به مسایل روانی اهمیت خاصی قایل شد.

اگر محیط تربیت خانه سلامت روانی داشته باشد، سلامت جامعه تأمین می‌شود و در صورتی که خانه و تربیت خانوادگی بر مبنای انسانی و اسلامی

نباشد، هرگز نمی‌توان جامعه‌ی اسلامی و انسانی ایجاد کرد؛ پس باید پیش از هر چیزی فرهنگ خانواده رشد یابد و قوانین اسلام در خانه حاکم شود. این جاست که نباید یک مادر یا یک مربی در خانه‌ی شخصی یا در خانه‌ی گروهی نسبت به شناخت وظیفه‌ی روانی خود کوشش کند تا بر اثر نادانی یا عدم شناخت، علت فاجعه در جامعه فردا نشود.

تربیت کودک و وظیفه‌ی مادری

مادر و مربی نسبت به تربیت کودک و فرزند خود در راستای ساخت جامعه‌ای سالم بزرگ‌ترین نقش را دارا هستند؛ به طوری که می‌توان در محیط خانه، بهشتی برای فردای جامعه ساخت و یا دوزخی آفرید. پس مادر باید چنان عمل کند که عواطف روانی فرزند را جریحه‌دار نسازد. محیط خانه را مساعد کند و روح فرزند را آزاد نگه دارد، به صورت مطلق از خشونت بپرهیزد، از غرور و کم‌صبری دوری کند، با صداقت رفتار کند؛ به طوری که فرزند و کودک، عاشق و شیفته‌ی مربی و مادر خود بشود. مادر باید از ترس و از خرافات دست بردارد و به خاطر فرزند حرکات و اعمال خود را معتدل جلوه دهد تا کودک به رنج و مشقت نیفتد و فکر گریز از خانه و مادر را در خود پپروراند.

نقش ایمان مادر و مربی

در مسایل روان‌کاوی، این قانون روشن و ثابتی است که قدرت انعکاس ناخودآگاه در کودک وجود دارد؛ به طوری که می‌تواند دقیق‌ترین حرکات مادر و پدر و یا حتی شکل و رنگ محیط خانه را در خود پیاده کند و این قدرت ناخودآگاه به مراتب قوی‌تر از قدرت خودآگاه در انسانی عاقل و سالمند است؛ زیرا انسان بزرگ‌سال تصمیم می‌گیرد کاری را به شکل و شیوه‌های متفاوتی انجام دهد و می‌تواند روز دیگر تصمیم بگیرد که آن را انجام ندهد؛ اما در کودک انعکاس روانی، عامل ناخودآگاه دارد؛ یعنی هنگام انعکاس، اراده و تصمیم وی در آن دخالت ندارد و برای تبدیل آن عمل نیز توان ارادی در او پیدا نمی‌شود؛ زیرا این خود ویژگی قدرت و نیروی ناخودآگاه است؛ پس در محیط خانه پدر و مادر باید عالی‌ترین ظرافت مدیریت را به کار برند تا بتوانند فرزند خود را از انحراف کوتاه‌مدت و یا درازمدت برهانند. بر اساس این قانون باید گفت ایمان مادر بزرگ‌ترین عامل سعادت فرزند است؛ یعنی اگر مادر وارسته با عاطفه و دارای اخلاق انسانی باشد، فرزند خود را بیمه‌ی سعادت خواهد کرد و اگر دارای

انحرافات اخلاقی و کمبود روانی باشد، باید بدانند سرنوشت آینده‌ی کودک را به تباهی خواهد کشید. پس وظیفه‌ی هر مادر یا هر مربی نسبت به فرزند و کودک خود این است که پیش از هر چیز در راه رشد و تکامل خود بکوشد، حتی اگر مربی یا مادری کمبود فکری و اخلاقی دارد، باید سخت در پنهان نمودن آن از دید کودک بکوشد و نگذارد کودک از کمبود اخلاقی مادر اطلاعی به دست آورد و در غیر این صورت، این خود عامل انحراف فرزند خواهد بود.

صفات لازم برای تربیت

هر مربی و مادری برای تربیت صحیح فرزند خود باید افزوده بر ایمان، دو صفت را به طور کامل دارا باشد:

نخست: صبوری و حوصله؛

دوم: وقت و ظرافت.

مادر یا مربی برای ایفای نقش خود باید با دقت و ظرافت مخصوص، تربیت را در خود بیپروا کند تا بتواند از ظرافت زیبای کودک آگاهی کافی پیدا کند و موارد حساس فرزند را بیابد و نسبت به عواطف طفل و کودک خود بصیرت کافی به دست آورد تا جایی که در این کار به جایی رسد که هم‌چون کودک،

ناخودآگاه موارد احساس را تشخیص دهد.

مادر بعد از ایجاد این صفت ظریف در اندیشه و روان خود باید با صفت دوم که صبر و صبوری است همه‌ی ظرافت‌ها و زیبایی‌ها را به کار ببندد. پس اگر مربی یا مادری ایمان نداشته باشد نمی‌تواند فرزندی معتقد پرورش دهد. آنان اگر ظرافت و احساس دقیق نداشته باشند، نمی‌توانند روان کودک را بیابند و جان فرزند خود را به تصرف درآورند و همین‌طور اگر حوصله و صبر نداشته باشند؛ اگرچه مربی و مادر پر تجربه‌ای نیز باشند، نمی‌توانند عواطف کودک را با زیبایی‌های روانی که دارد مهار کنند. پس اگر مادر یا مربی سه صفت ایمان و دقت و صبر را نداشته باشد یا بهره‌ی اندکی داشته باشد، باید آن‌ها را با زحمت تمرین در خود بیافریند و در رفع این مشکل کوشا باشد.

در مسایل تربیتی دو روش تنبیه و تشویق وجود دارد. از میان این دو روش، باید راه دوم را انتخاب کرد. راه نخست باطل است و راه دوم - که راه امامان معصوم علیهم‌السلام و صالحان است این است که مربی یا مادر فرزند خود را با شخصیت و احترام آشنا کند و فرزند را به این باور برساند که تو دارای احترام و

عظمت و شخصت والایی هستی و در صورت خطا و اشتباه، کودک را وادار کند تا شخصیت واقعی خود را باور کند تا بفهمد که وی با خطای خود، احترام خود را از دست داده است و باید در جبران آن بکوشد.

تشکیل خانواده

خانواده از چند عضو تشکیل می‌شود. اعضای خانواده را زن و شوهر، پدر و مادر و خواهر و برادر تشکیل می‌دهند و انسان باید برای تشکیل صحیح خانواده، هر یک از آنان را با وظیفه‌ی خود آشنا سازد و بداند زن و شوهر یعنی چه و پدر و مادر، خواهر و برادر یا دختر و پسر چه تفاوتی با هم دارند. نخستین مرحله‌ی زندگی را زن و شوهر تشکیل می‌دهند و فرزند در این رابطه وجود ندارد و در خانواده، هنگامی پدر و مادر یافت می‌شود که فرزند به وجود آید.

اگر زن و شوهر بتوانند وظیفه‌ی پدری و مادری خود را به طور صحیح انجام دهند به گونه‌ای که فرزند آن دو را پدر و مادر بداند، نه زن و شوهر، دختر و پسر آنان، خواهر و برادر می‌شوند؛ اما هنگامی که پدر و مادر خود را به عنوان زن و شوهر در مقابل فرزند ظاهر کنند، آنان خواهر و برادر نخواهند شد؛

زیرا پدر و مادر هنگامی که به عنوان زن و شوهر در صحنه‌ی خانه ظاهر می‌شوند از دو حال خارج نیست: یا شادند و مسرور و یا غمناک و رنجور. هنگامی که شادند به فرزند القای مسایل جنسی می‌کنند و هنگامی که ناشادند در فرزند ایجاد جنگ و ستیز می‌نمایند و این خواهر و برادر یا در محیط باز زندگی می‌کنند و یا در محیطی بسته، یا با هم شادند یا ناشاد و همه‌ی اقسام یادشده آنان را به انحراف تهدید می‌کند. در هنگام شادی این خواهر و برادر زن و شوهر نارسی می‌شوند و هنگامی که ناشادند دشمنی در صحنه می‌گردند و زمانی که در محیط بسته قرار دارند، تنگی فضا را در روابط خود القا می‌کنند و خلوتی فضای زندگی ایجاد زحمت می‌کند.

بر این اساس، می‌توان دو گونه خانواده تشکیل داد:

نخست - خانواده‌ای که از زن و شوهر و دختر و پسر تشکیل می‌شود.

دوم - خانواده‌ای که از پدر و مادر و خواهر و برادر شکل می‌یابد و این خانه را خانه‌ی اسلامی می‌گویند و آن خانه را خانه‌ی شهوت و شیطانی.

اینجاست که وظیفه‌ی پدر و مادر در محیط خانواده مشکل می‌شود؛ زیرا در صورت انحراف، فرزند خود را در خانه‌ای نارس با مسایل زن و شوهری آشنا کرده‌اند؛ به طوری که هنوز در جامعه وارد نشده، به فکر هم‌جنس است و این فکر با او رشد می‌کند تا جایی که در مراحل عالی تحصیل، در فحشا و کرده‌های زشت و ناپسند استاد می‌شود و کالای استثمار در جامعه‌ی فاسد می‌گردد و اسلام با این کار مخالف است که زن کالای تجاری شود. برای ساخت جامعه‌ای سالم باید خانواده‌ی سالم ساخت.

